

به تغییرات و تحولات عصر خود، این قصه را نقل می‌کرده‌اند. به همین دلیل چند تحریر متفاوت از این قصه در فهرس شناسانده شده است (درایتی ۱۳۸۹: ۵/۹۱۰).

نسخه مورد بحث ما در کتابخانه وزیر یزد، به شماره ۳۹۱۸ نگه‌داری می‌شود. این نسخه دارای ۲۵۶ برگ است و با خط نستعلیق تحریری به وسیله محمدصادق شیرازی در شوال ۱۲۶۳ کتابت شده است. هر صفحه دارای ۲۱ سطر ۲۶ × ۲۴ سم است و بعضی از عنوان‌ها و نشانه‌ها با شنگرف نوشته شده است. کاغذ آن فرنگی و جلد این نسخه مقوایی، با تیماج مشکی در ابعاد ۲۱ × ۳۲/۵ سم است. آغاز و انجام این نسخه از بین رفته است.

برای اثبات ادعای نگارنده در خصوص نسبت این نسخه به نقیب الممالک، قرینه و دلایلی چند از جمله شباهت فراوان اشعار، نام‌های قهرمانان قصه، جمله‌سازی‌ها، توصیف حرکات، اعمال و مناظر طبیعی، تکیه‌کلام‌ها در این نسخه، با دو قصه امیرارسلان و ملک جمشید وجود دارد که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌کنیم. علاوه بر این موارد استناد کردن به سخنان نسخه‌شناسان است که به نسبت قصه رموز حمزه به نقیب الممالک به صراحت اشاره کرده‌اند. از آن جمله است:

محمد شیروانی در فهرست نسخه‌های کتابخانه وزیر یزد، این اثر را متعلق به نقیب الممالک دانسته است. (شیروانی ۱۳۵۳: ۱۸۴۸) همچنین آقا بزرگ طهرانی نیز خالق «رموز حمزه» را نقیب الممالک معرفی کرده است (طهرانی ۱۴۰۳: ۲۵۲/۱۱) و احمد منزوی هم گویا متوجه چنین انتسابی شده است (منزوی ۱۳۵۱، ۳۷۱۸/۵).

علیرضا ذکاوتی قراگزلو در مقاله خود با عنوان «رموز حمزه یا امیر حمزه صاحبقران»، به رد نظر آقا بزرگ طهرانی در الذریعه پرداخته است و دلیل این اشتباه را «مشابهت بعضی وقایع و اسم‌های آدم‌ها و اماکن» قصه رموز حمزه به قصه امیرارسلان می‌داند (ذکاوتی قراگزلو ۱۳۸۷: ۴۰۶). البته قابل ذکر است که نسخه مورد بحث ما، هم از نظر محتوا و هم از نظر سبک نگارش، بسیار متفاوت با قصه مدنظر ذکاوتی است.

برای روشن شدن موضوع در اینجا به بررسی شباهت‌های بیان شده در قصه رموز حمزه با دو قصه امیرارسلان و ملک جمشید می‌پردازیم:

نقیب الممالک راوی قصه

«رموز حمزه»

راضیه رستمی

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد
rostami.raziye@gmail.com

مقدمه

محمد علی نقیب الممالک در مواقعی که ناصرالدین شاه خواهان شنیدن قصه‌ای بود، او را سرگرم می‌ساخت و برایش قصه‌هایی زیبا و شنیدنی نقل می‌کرد و از آنجا که شاه نیز فردی کتاب‌خوانده و اهل ذوق بود وظیفه نقیب الممالک بسیار دشوارتر می‌شد، زیرا مجبور بود قصه‌های زیبا و متنوعی نقل کند که مورد پسند شنونده مخصوص خود، یعنی شاه قاجار واقع شود. به احتمال زیاد یکی از علل مهمی که نقیب الممالک را واداشته است که از گفتن قصه‌های رایج روزگارش نظیر رستم‌نامه و حسین کرد صرف نظر کند و به خلق داستان‌های متفاوت و شنیدنی بپردازد، همان نکته سنجی و مشکل‌پسندی شاه بوده است (محجوب ۱۳۸۶: ۴۹۶).

قصه رموز حمزه از معدود قصه‌هایی است که نقالان در دوران گذشته، به‌ویژه دوره صفویه و قاجار، در قهوه‌خانه‌ها، کوچه و بازار و به‌خصوص دربار شاهان نقل می‌کرده‌اند، زیرا «در میان داستان‌های عامیانه هیچ‌یک شهرت و محبوبیت قصه حمزه را در میان مسلمانان سراسر گیتی نیافته است» (همان: ۵۵۲)؛ بنابراین می‌توان گفت که طبیعی است نقیب الممالک، نقال باشی مخصوص دربار ناصرالدین شاه، برای بازماندن از دیگر رقیبان قدر نقال خود و از آن مهم‌تر برای جلب رضایت شاه، دست به خلق چنین اثر گرانشنگی بزند.

رموز حمزه از معدود قصه‌های پرفردار است که در گذشته به شکل‌های مختلفی تحریر شده است و قصه‌خوانان با توجه

شعر

از جمله موارد مهمی که با مشاهده آن متوجه می شویم که خالق قصه رموز حمزه نقیب الممالک، پدیدآورنده قصه های امیرارسلان و ملک جمشید است، وجود اشعار مشترکی است که به مقتضای زمان، مکان و حوادث قصه آمده است. برای مثال در هر سه قصه، راوی بعد از بیان آغاز صبح، ابیاتی متناسب با همان زمان را به کار گرفته است.

— شب شبی بود که سر کینه جویان به بالش استراحت نرسید و تا صبح کمان ها را به هوای آتش چاق می کردند و تیغ ها را به زهرآب صیقل می نمودند تا روزانه دیگر

روز دیگر که طفل این مکتب
تخته را شست از سیاهی شب
آسمان زد به رسم هر روزه
قلم زر به لوح فیروزه

(نقیب الممالک، گ ۲ ب)

— هنگامی که گنجور قدرت در خزانه افق را گشود و دست زرافشان آفتاب جواهر کوکب به زیر مخزن دامان آورد

روز دیگر که طفل این مکتب
تخته را شست از سیاهی شب
آسمان زد به رسم هر روزه
قلم زر به لوح فیروزه

(همو ۱۳۵۶: ۴۶۱)

— زمانی که گنجور قدرت در خزانه افق را گشود و دست زرافشان خورشید جواهر کوکب به زیر مخزن دامان کشید و آفتاب جهانتاب طلوع نمود

روز دیگر که طفل این مکتب
تخته را شست از سیاهی شب
آسمان زد به رسم هر روزه
قلم زر به لوح فیروزه

(همو ۱۳۸۴: ۲۹)

نام های مشترک

با بررسی نسخه رموز حمزه دریافتیم که اسم های زیادی از این قصه از جمله رستم خان، اکوان دیو، فرخ لقا، بهمن، جمشید، افغان دیو، سوسن جادو و زرین ملک با دو قصه دیگر مشابهت دارد و «پیدا است که [این اسم ها] همواره در ذهن مؤلف کتاب خلجان داشته است» (محبوب ۱۳۶۸: ۴۸۹).

خطاب

به طور کلی نقیب الممالک خطاب ها را اغلب «برای تغییر چشم انداز داستان و در نتیجه تغییر شخصیت، جریان داستان و زمینه داستان به کار گرفته است. نقل به طور مستقیم با خطاب دوم شخص به مخاطب می گوید: ... را داشته باش... از ... بشنو» (مارزلف، به نقل از یآوری ۱۳۸۸: ۱۶۲). در مثال های زیر شاهد موارد متفاوتی از خطاب ها هستیم که نقیب الممالک در آثارش به صورتی مشابه به کار برده است.

— اما خورشید چون به کنار دریا رسید امر کرد تا کشتی درست کنند. این ها را در کشتی ساختنی داشته باش، اما چند کلمه بشنو از آنکه باشد به جهان فرزانه، اسدبن کرب دیوانه (نقیب الممالک، گ ۲ ب).

— امیرارسلان را در باغ به گریه و غزل خوانی داشته باش؛ چند کلمه از قمر وزیر بشنو که قدری در کوچه ها گردید (همو ۱۳۵۶: ۲۱۸).

— پس با سر و پای برهنه یک طرف بیابان را به نظر گرفت و چون تیر شهاب شروع کرد به رفتن. چند کلمه از غلامان شاهزاده بشنو: تا غروب منتظر شدند، دیدند ملک جمشید نیامد (همو ۱۳۸۴: ۱۴).

— اما چند کلمه از خورشید بشنوید، خورشید چون به کنار دریا رسید کشتی نبود امر کرد کشتی چند ساخته و در میان آب آمده (همو، گ ۳ ب).

— اما چند کلمه از امیرارسلان نامدار بشنوید که در خانه مواجه کاووس با خواجه طاوس صحبت می داشت (همو ۱۳۵۶: ۱۸۷).

— حارث خود خزانه نداشت از شاهنشاه زر گرفته به سپاه داد و در انتظار پادشاهان بود، اما چند کلمه از شاه و ماه جوانان، نورالدهر بن بدیع الزمان، عرض کنیم (همو، گ ۶ الف).

که قرص خورشید سر به چاهسار مغرب کشید و شب بر سر دست درآمد (همو ۱۳۵۶: ۳۶۸).

— تا شب بر سر دست آمد اقرع فرمود تا کناره رود را چراغان کرده (همو، گ ۳ الف).

— کنیزان بزم آراستند و می به گردش درآوردند تا زمانی که شب بر سر دست آمد (همو ۱۳۸۴: ۳۷).

وصف مکان

در قصه‌های نقیب الممالک، به ندرت شاهد توصیف مکان هستیم و به طور کلی یک مورد که به وصف جنگل می‌پردازد بیشترین کاربرد را در این قصه‌ها داشته است و چنانکه در نمونه‌های زیر مشاهده می‌شود می‌توان گفت در سه قصه شبیه به یکدیگر آمده است.

— درختان سردسیری و گرمسیری، کاج، عرعر، صنوبر، سر بر سر پای فلک برکشیده و پا بر کیمخت زمین استوار در میان باغچه سرا گل‌های رنگارنگ (نقیب الممالک، گ ۲۵ الف).

— درختان سردسیری و گرمسیری و عرعر و صنوبر و سرو و کاج و چنار و بید سر به فلک کشیده و پا به کیمخت زمین استوار کرده، نه‌های آب روان از هر طرف چون کوثر و سلسبیل جاری (همو ۱۳۵۶: ۴۸۱).

— درختان سردسیری و گرمسیری عرعر و صنوبر و شمشاد و بید و نارون و سرو و کاج و فوفل سر بر فلک کشیده و پا بر کیمخت زمین استوار گردانیده... (همو ۱۳۸۴: ۳۹).

توصیف نبرد

نبرد قهرمانان این قصه‌ها موقعیت بسیار مناسبی برای نقیب الممالک به شمار می‌رود تا بتواند هر چه بیشتر هنر خود را به نمایش بگذارد. در حقیقت «صحنه‌های رویارویی با حریف، رجزخوانی، پنجه‌افکندن، نبرد تن به تن و کشتن حریف یکی دیگر از جاهای نمودن آرایش‌های بدیعی و شگردهای بیانی است و نقیب الممالک در بیان این مضمون‌ها کاملاً به سنت نقالی وفادار است» (یاوری ۱۳۸۸: ۱۷۱). بارزترین توصیف در نبردها، چنان‌که در نمونه‌های زیر شاهد هستیم، این مضمون است که هر کسی در مقابل قهرمانان این قصه‌ها ایستادگی کند همچون «خیار تر قلم گردید/ دو نیم شد».

— خواجه کاووس رنگ به رویش نمانده بود و نبض نداشت، اما چند کلمه عرض کنیم از امیر هوشنگ و اهل کلیسا (همو ۱۳۵۶: ۱۵۰).

توصیف

زمانی که نقال قصد دارد مخاطب خود را با حوادث قصه درگیر کند می‌کوشد تا با توصیف‌های متفاوت به «گزارش رخداد‌های بیرونی و کردارهای چشمگیر قهرمانان که در خور وصف بیشتر و هنرنمایی‌های لفظی‌اند و پشتوانه پرباری در سنت دارند» بپردازد (یاوری ۱۳۸۸: ۱۷۳).

در این قصه‌ها برخلاف داستان‌های نوین فارسی در دوره‌های بعد، به توصیف زمان بسیار کمتر توجه شده است. در واقع توصیف زمان در قصه‌های عامیانه بیشتر به توصیف طلوع و غروب خورشید محدود می‌شود و نقال این قصه‌ها، نقیب الممالک، تلاش می‌کند که داد این هنر دیرین در متون منثور فارسی را بدهد.

وصف طلوع آفتاب

— همین که آفتاب عالم تاب سر از دریچه خرچنگ به اذن ملک بافرهنگ، سر زد بر این کوه‌های پرپلنگ و در این دریا‌های پرنهنگ و صحرای پر خار و سنگ، عالم را از نور منور و مزین ساخته (نقیب الممالک، گ ۲ الف).

— تا روز دیگر که آفتاب گلرنگ به امر ملک بافرهنگ از این کوه‌های پرپلنگ و دریا‌های پرنهنگ سر بیرون آورده عالم را به نور خود مزین نمود (همو ۱۳۵۶: ۴۴۱).

توصیف غروب آفتاب

— از هر دو جانب لشکر بر یکدیگر ریخته و جنگ مغلوبه شد تا آفتاب پر بر چاهسار مغرب کشیده، از هر جای طبل بازگشت زدند و هر دو لشکر رو به آرامگاه خود نهادند (نقیب الممالک، گ ۲ ب).

— پای در جنگل نهاد و به سرعت گلبانگ بر قدم می‌زد، تا آفتاب سر بر چاهسار مغرب کشید؛ در کنار چشمه‌ای نشست و قدری میوه جنگل خورد (همو ۱۳۵۶: ۶۸).

— ناچار در آن بیابان قدم می‌زد و عرق می‌ریخت تا هنگامی

— شاهزاده دست او را گرفته و تیغ را از کفش بیرون آورده، و به همان گرمی زد بر کمرش که مانند خیار تر قلم گردید و خود را بر سپاه او زد (نقیب الممالک، گ ۵۲ الف).
— چنان به کمرش نواخت که مثل خیار تر به دو نیم شد و دوپاره پیکرش چون دو پاره کوه به زمین آمد (همو ۱۳۵۶: ۴۸۲).
— چنان بر دوال کمرش زد که چون خیار تر به دو نیمه گردید که رعد و برق برخاست (همو ۱۳۸۴: ۸۳).
— دلاور سردستش را با تیغ گرفته و تیغ جبراً و قهراً کرک کرک به زور منم الم از کفش بیرون کشید و هی بر او زد که مال بد نصیب جان صاحب، بگیر تیغ خود را... (همو، گ ۱ ب).
— به یک فشار تیغ را از کفش بیرون کشید، گفت: مال حلال نصیب جان، بگیر از دست من (همو ۱۳۵۶: ۵۹).

توصیف شادی

نقیب الممالک در اغلب موارد در قصه‌های خود، برای بیان شادی و نشاط قهرمانان از دو مورد «نقاره شادی» و «طبل بشارت» استفاده می‌کند و البته قابل ذکر است که بسامد استفاده از مورد دوم بسیار بیشتر از مورد اول است.
— شاه سلیمان در برج نقاره شادی نواخت و تاج‌ها بر هوا انداختند (نقیب الممالک، گ ۷۹ ب).
— نقاره‌خانه شادی به نوازش درآوردند. شربت و شیرینی خوردند و شراب لعل رنگ را ساقیان شوخ و شنگ به گردش درآوردند (همو ۱۳۵۶: ۴۲۴).
— نقاره‌خانه شادی زدند و هفت شبانه روز به عیش و عشرت مشغول بودند (همو ۱۳۸۴: ۲۶۹).
— مالک ملکوت خوشحال شده طبل بشارت بنواخت (همو، گ ۳ ب).
— برخیز بگو نقاره بشارت به نوازش درآرند (همو ۱۳۵۶: ۳۹۴).
— حکم کرد تا طبل بشارت کوبیدند و صدای شادی سپاه او بلند گردید (همو ۱۳۸۴: ۲۶۰).

توصیف خشم و عصبانیت

بسامد این مورد، در قصه‌های نقیب الممالک بسیار اندک است و «گزاره‌های قالبی این رده، بیشتر در وصف موجودات

غیرانسانی داستان یا اشخاصی است که رو در روی قهرمان قرار دارند» (یاوری ۱۳۸۸: ۱۷۴). جالب است بدانیم نقیب الممالک برای توصیف خشم و عصبانیت افراد قصه‌هایش در اغلب موارد از عبارت «دود ناخوش از دماغش بیرون آمد/ متصاعد شد» استفاده می‌کند که کنایه از سوخته شدن و ویران گردیدن است (میرزانی ۱۳۸۲: ۴۳۰).

— چون این خبر به خورشید رسید دود ناخوش از دماغش بیرون آمد (نقیب الممالک، گ ۲۰ الف).
— از شنیدن این کلمات دود ناخوش از دماغ ملکه متصاعد شد (همو ۱۳۵۶: ۲۵۶).
— شاهزاده از شنیدن این حرف دود ناخوش از دماغ به در آمد و آتش به جانش افتاد (همو ۱۳۸۴: ۱۶۶).

توصیف تهدید

می‌توان گفت که تهدید از جمله گزاره‌هایی است که در بیشتر مواقع در میان رجزخوانی‌ها و در میدان جنگ از زبان پهلوانان قصه بیان می‌شود. «به هر روی، گونه‌گونی تصویری که محجوب معتقد است در امپاراسلان هست و در دیگر قصه‌های عامیانه نیست» نیز در قصه رموز حمزه دیده می‌شود (یاوری ۱۳۸۸: ۱۷۶).

نقیب الممالک برای توصیف تهدید نیز مانند توصیف اندوه و خشم قهرمانانش، از عبارات کنایی استفاده می‌کند و از میان آن عبارات ها خاک در سر کسی کردن که کنایه از عزادار کردن و بدبخت کردن است، دارای بیشترین بسامد است، اما در قصه «رموز حمزه» برخلاف قصه‌های امپاراسلان و ملک جمشید این کنایه همان‌گونه که در مثال آخر دیده می‌شود برای سرزنش به کار گرفته شده است.

— ای تاجرک اگر به فلک رفته که خاک در کاسه سرت می‌کنم (نقیب الممالک، گ ۳ الف).
— برو اگر به دلخواه من جنگ کردی از تقصیرت می‌گذرم والا خاک در کاسه سرت می‌کنم (همو ۱۳۵۶: ۴۵۱).
— خاک بر سرت که خوب عاشقی هستی! بعد از این چگونه می‌خواهی به روی یارت ماه عالمگیر نگاه کنی؟ (همو ۱۳۸۴: ۱۹۸).

دشنام

دشنام از جمله موارد پرکاربردی است که در این قصه‌ها دیده می‌شود. دلیل اصلی این میزان فراوان دشنام را می‌توان بازتاب فرهنگ اجتماعی مردم عصر قاجار در این قصه‌ها دانست. البته این نکته را باید متذکر شد که این دشنام‌ها در کتاب‌های قبل از نقیب‌الممالک وجود داشته است، اما بسامد آن در این دوره بیشتر است. از میان این دشنام‌ها عبارت «نمک به حرام» و «حرامزاده» بیشترین بسامد را دارد.

در دوران قاجار دشنام نه تنها در بین مردم عامه که حتی در گفت‌وگوی شاهان و بزرگان درباری، رواج بسیار داشته است. برای نمونه می‌توان به نامه ناصرالدین شاه برای امیر کبیر اشاره کرد. «... کدام مادر ق... می‌تواند یک دم در حضور ما از شما بد بگوید، چه در حضور ما، چه در مقابل دیگران، حرامزاده‌ام اگر نگذارمش جلو توپ» (امانت: ۱۳۸۳: ۲۱۵).

— خورشید سر برآورده گفت: ای نمک به حرام بارگاه سلیمانی را به ایرج می‌توانی داد؟ (نقیب‌الممالک، گ ۲ الف).
— پطرس شاه از سخنان قمر وزیر به سر غیرت آمد و به شمس وزیر گفت: حرام زاده نمک به حرام چنین دولتخواهی می‌کنی و با من به مکر و حيله راه می‌روی (همو ۱۳۵۶: ۱۰۰).
— ای نمک به حرام نادرست، چه کار می‌کنی؟ دست نگاه دار (همو ۱۳۸۴: ۱۹۷).

— و از آن طرف لونک حرامزاده پرش انداخته، کار بر لشکر نورالدهر تنگ کرده بود (همو، گ ۱۰ ب).
— بی اختیار نعره برآورد حرامزاده در اینجا چه می‌کنی؟ (همو ۱۳۵۶: ۱۴۶).

— اگر آن حرامزاده بیدار باشد هم من و هم تو کشته می‌شویم و از دست او جان به در نخواهیم برد (همو ۱۳۸۴: ۱۶۹).

اصطلاحات مشابه

در میان قصه رموز حمزه و دو قصه دیگر یعنی قصه‌های امیرارسلان و ملک جمشید، اصطلاحات مشابه فراوانی دیده می‌شود که خود بیانگر آن‌اند که خالق این قصه‌ها به احتمال زیاد می‌تواند یک نفر باشد و حتی اگر بنا را بر آن بگذاریم که این اصطلاحات در بین مردم عامه رایج بوده است و خواهناخواه

می‌توانسته به آثار هر نویسنده‌ای راه یابد، بازهم تفاوت نویسندگان در نحوه به کارگیری این اصطلاحات خاص مشخص می‌شود. برای مثال در قسمت زیر به دو مورد از این مشابهت اشاره می‌کنیم:

— اما در این وقت زرقام حاضر بود، خیر به اسد رسانید. آتش به جان اسد افتاد. در ساعت با قزاقان سوار شده و روانه شد (نقیب‌الممالک، گ ۸ ب).

— چون باران بنا کرده گریه کردن! آتش به جان شاه‌رخ شاه و آصف وزیر افتاد (همو ۱۳۵۶: ۴۰۴).

— چون ملک جمشید این سخن را شنید آتش بر جانش افتاد (نقیب‌الممالک ۱۳۸۴: ۴۲).

— اما شاهزاده نورالدهر اسد را دید گل از گل او شکفته شد. فرج گفت: بهروز این چه نوع است (همو، گ ۲۱ ب).
— ارسلان مقدمه شیر کشتن و خدیو مصر را نجات دادن همه را بیان کرد. گل از گل خواجه نعمان و بانو شکفته شد (همو ۱۳۵۶: ۱۴).

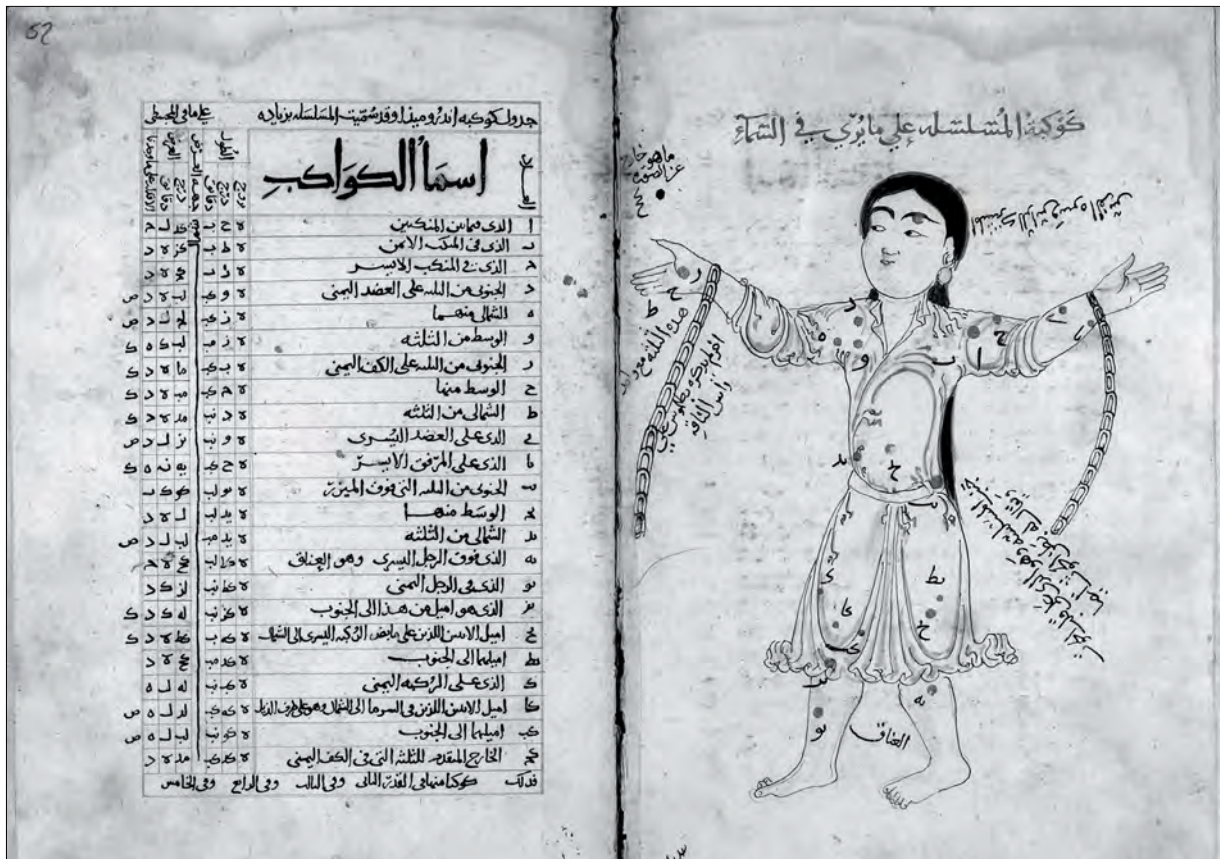
نتیجه

میرزا محمد علی نقیب‌الممالک، نقالباشی دربار ناصرالدین شاه قاجار بود. وی در مواقعی خاص برای سرگرم کردن شاه، قصه‌هایی زیبا و شنیدنی را نقل می‌کرد. از نقیب‌الممالک دو اثر منتشر شده به نام‌های امیرارسلان و ملک جمشید، و یک اثر چاپ نشده با عنوان زرین‌ملک به جا مانده است. به نظر می‌رسد علاوه بر این قصه‌ها، قصه دیگری به نام رموز حمزه دارد که تاکنون ناشناخته مانده است. برای اثبات این ادعا گذشته از سخنان نسخه‌شناسانی چون محمد شیروانی، آقابزرگ طهرانی و احمد منزوی که به صراحت به این نسبت اشاره کرده‌اند، قرآینی از جمله اشعار مشترکی هست که قصه‌گو آن‌ها را به مقتضای زمان، مکان و حوادث قصه آورده است، همچنین نام‌های مشترک و توصیف‌های مشابهی چون توصیف طلوع و غروب آفتاب، مکان، نبرد، شادی، اندوه، خشم و عصبانیت، تهدید، دشنام و اصطلاحاتی مشترک وجود دارد که می‌تواند نشان‌دهنده یکی بودن خالق قصه‌های امیرارسلان، ملک جمشید، زرین‌ملک و رموز حمزه باشد.

منابع

منزوی، احمد، ۱۳۵۱، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، تهران: مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای.
میرزایا، منصور، ۱۳۸۲، فرهنگنامه کنایه، تهران: امیرکبیر.
نقیب الممالک، محمدعلی، رموز حمزه، نسخه خطی مورخ ۱۲۶۳ محفوظ در کتابخانه وزیری یزد به شماره ۳۹۱۸.
نقیب الممالک، محمدعلی، ۱۳۵۶، امیر ارسلان، به تصحیح محمدجعفر محجوب، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
نقیب الممالک، محمدعلی، ۱۳۸۴، ملک جمشید: طلسم آصف و طلسم حمام بلور، تهران: ققنوس.
یاوری، هادی، ۱۳۸۸، «گزاره‌های قالبی در قصه امیر ارسلان»، نقد ادبی، س ۱، ش ۴، ص ۱۸۸-۱۵۳.

امانت، عباس، ۱۳۸۳، قبله عالم: ناصرالدین شاه و پادشاهی ایران، ترجمه حسن کامشاد، تهران: کارنامه.
درایتی، مصطفی، ۱۳۸۹، فهرستواره دستنوشته‌های ایران، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
ذکاوتی قراگزلو، ۱۳۸۷، «رموز حمزه یا امیرحمزه صاحبقران»، آینه میراث، س ۶، ش ۲، ص ۴۰۴-۴۱۰.
شیروانی، محمد، ۱۳۵۳، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه وزیری یزد، تهران: تابان.
طهرانی، آقازرگ، ۱۴۰۳، الذریعه إلى التصانیف شیعه، بیروت: مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل بیت.
محجوب، محمدجعفر، ۱۳۶۸، ادبیات عامیانه ایران (مجموعه مقالات درباره افسانه‌ها و آداب و رسوم مردم ایران)، به کوشش حسن ذوالفقاری، تهران: چشمه.



صورت فلکی المرأة المسلسلة در دستنویسی از صورالکواكب عبدالرحمن صوفی رازی، نسخه ۳۴۹۳ مجموعه احمد ثالث در کتابخانه طوقایی سراپی، مورخ ۵۲۵ق